

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان مرحوم نائینی:

تتمه فرمایش نائینی در این تنبیه دوم که آخرین مطلب ایشان است این هست فرموده اند اگر يك حكمي بخواهد فعلي شود ما باید موضوع آن حکم را احراز بکنیم. بعد فرمودند در مواردی که احراز موضوع محال باشد معقول نیست که شارع يك حكمي را متفرع بر چنین موضوعی قرار بدهد و به این تعبیر فرمودند که هر خطایی که وصول آن به مکلف محال باشد (وصول محال است از باب اینکه احراز موضوع محال است) فرمودند جعل چنین خطایی از ناحیه مولای حکیم محال است. بر این قاعده کلی این معنی را تفریع فرموده اند که اخذ نسیان یا غفلت در موضوع يك حکم محال است؛ یعنی شارع بفرماید که اگر نسیان پیدا کردی که يجب عليك کذا! این محال است.

و اگر اثبات کردیم که این محال است اگر در ظاهر شریعت (که این را دیگر من اضافه می کنم)، در روایاتی ما دیدیم که نسیان موضوع برای حکمی واقع شده آن را ما باید به يك نحوی تاویل بکنیم. حالا چرا محال است؟ بیان استحاله اش این است که می فرمایند مکلف یا به نسیان خودش در حین نسیان التفات دارد می داند که الان ناسی است که اگر التفات دارد دیگر این ناسی از ناسی بودن خارج می شود و ملتفت می شود و اگر التفات به نسیانش پیدا نکرد این موضوع دیگر برای مکلف احراز نمی شود یعنی هیچ وقت نمی تواند بفهمد که ناسی است و اگر قابل احراز نشد معقول نیست که شارع يك حكمي را بر موضوع این چنینی متفرع کند.

بیان شیخ انصاری:

(از اینجا به بعد تعریضی دارند به مرحوم شیخ انصاری). مرحوم شیخ فرموده اند که امر به ناسی امکان دارد تکلیف به ناسی بطوری که نسیان به عنوان موضوع قرار داده شود این ممکن است؛ لکن راهی را که برای تصحیحش قرار داده اند این است که فرموده ما می آییم از راه اشتباه بر تطبیق یا به تعبیر دیگر از راه تعلیل داعی درست می کنیم، با این توضیح که این کسی که مثلاً چون این بحث عمدتاً در باب صلاه و خبر در باب صلاه خیلی مورد استفاده است، این کسی که بعضی از اجزاء نماز را فراموش می کند و بقیه اجزاء را می آورد این آنچه که داعی می شود بر اینکه این بیاید این عمل را انجام بدهد همان امر و تکلیف واقعی است که شامل ناسی می شود، منتهی این الان خودش را ذاکر می داند.

خوب آدمی که توی نماز بعضی از اجزاء را یادش می رود این عملاً خودش را ذاکر می داند «يجعل نفسه ذاکراً» و این می شود اشتباه در تطبیق. به تعبیر دیگر تحلیل در داعی می باشد یعنی این داعی همان امری که متوجه ناسی بوده امر واقعی انجام داده اما خودش را ذاکر قرار داده یعنی نیامده به داعی امری که متوجه ناسی هست مأموریه را انجام بدهد بلکه می گوید من به آن امر واقعی که الان متوجه من هست می خواهم عمل را انجام بدهم.

بیان مرحوم نائینی:

مرحوم نائینی می فرماید این راهی را که شیخ برای تصحیح امر متوجه به ناسی بیان فرموده اند این راه باطل است چون اشتباه در تطبیق و تحلیل در داعی در جایی است که اصل جعل حکم ممکن باشد یعنی شارع در لوح محفوظ و در واقع ممکن باشد یک حکمی را برای ناسی جعل بکند. آنوقت بگوییم که الان یک حکمی برای ناسی جعل شده این شخص که بعضی از اجزاء صلاه را یادش رفته و بقیه اجزاء را آورده بگوییم که این عملش صحیح است از باب اینکه به داعی امر واقعی آورده اما خیال می کرده که ذاکر است اما در واقع ناسی بوده.

اگر ما اصل جعل حکم برای ناسی را ممکن بدانیم آنوقت بعدا می توانیم بگوییم که این ناسی از باب اشتباه در تطبیق یا از باب تحلیل در داعی بوده، مثلاً یک کسی خیال می کند که یک عملی امر استحبابی دارد می آید به داعی امر استحبابی عمل را انجام می دهد، بعد معلوم می شود که امر این عمل وجوبی بوده است. در اینجا همه فقها می گویند که این عمل صحیح است و می آیند این را از راه اشتباه در تطبیق یا از راه تحلیل داعی حل می کنند و می گویند که درست است که این شخص به حسب ظاهر این عمل را داعی امر استحبابی انجام داد؛ اما واقعا این به داعی واقعی متوجه به این امر، این عمل را انجام داده است.

بنابراین مرحوم نائینی این اشکال را به شیخ می کنند و می فرمایند که به نظر ما این استحاله به قوت خودش باقی است، یعنی شارع نمی تواند یک حکمی را بیاید در موضوع آن حکم نسیان یا غفلت را جعل بکند.

نکته: بین مرحوم نائینی و مشهور در این تنبیه دوم فرق وجود دارد و یکی از نقاط افتراق این است که نائینی جاهل را مطلقاً مانع از تنجز می داند چه جاهل قصوری و جاهل قاصر و چه جاهل مقصر. می فرماید اگر یک کسی هم جاهل مقصر شد آن حکم برای او منجز نیست و نمی شود این جاهل مقصر را بخاطر ترك آن حکم عقاب کرد. اما مشهور جاهل مقصر را در حکم عالم می دانند و همانطوری که حکم را برای عالم منجز می دانند همان حکم را برای جاهل قاصر هم منجز می دانند لذا می فرمایند اگر جاهل مقصر آمد یک حکمی را ترك کرد بر ترك آن حکم باید عقاب بشود و از همین جهت كفار هم که ما در بعضی از تعابیر داریم که معاقبون بالفروع، كفار نسبت به ترك فروع معاقب هستند و این روی نظریه مشهور درست است. یعنی چون كفار عنوان عالم مقصر را دارند نسبت به ترك فروع معاقب می شوند.

نقد فرمایشات نائینی:

حالا شروع می کنیم به نقد فرمایشات مرحوم نائینی در همین تنبیه دوم؛ اولین مطلبی که در همین تنبیه دوم ایشان فرمودند، این بود که فرمودند ترتب و خطاب ترتبی در جایی است که تضاد، تضاد اتفاقی باشد اما در جایی که تضاد دائمی است آنجا از بحث خطاب ترتبی خارج است بلکه در داخل باب تعارض می شود.

اولاً: مرحوم نائینی بر این بیان خودشان اصلاً دلیلی اقامه نفرموده اند فقط همین مقدار را فرموده اند که «اذا كان تضاد دائماً يدخل في باب تعارض» و بین این دو تا دلیل تعارض واقع می شود در حالی که ترتب در جایی است که بین دو تا دلیل تراحم باشد.

ثانیاً: ما ملاک در باب را اگر بررسی بکنیم، ملاک در باب ترتب این است که واجب مهم خطاب ترتبی به او متوجه است عند عصیان الاعم، اگر مکلف آمد اهم را عصیان کرد خطاب به این مهم متوجه است. خوب این ملاک در همه جا وجود دارد در این ملاک فرقی نمی کند بین این مهم و اهم تضاد تضاد دائمی باشد یا اتفاقی باشد. کما اینکه آنهایی که در باب ترتب می آیند یک مانعی را برای ما می تراشند مثل مرحوم آخوند اینها، اگر از اینها بپرسیم شما چرا شما ترتب را نپذیرفتید؟

می گویند برای اینکه مستلزم طلب بین ضدین است. اگر کسی آن مانع را بپذیرد آنهم فرقی نمی کند که تضاد دائمی باشد یا اتفاقی، چون بالاخره ما هر چه دقت کردیم برای اعتبار این شرطی که مرحوم نائینی فرموده اند وجهی پیدا نکردیم ملاک باب ترتب که ملاک باب ترتب این است که خطاب متوجه مهم شود در صورتی که اهم را عصیان بکند؛ خوب آنجایی که تضاد دائمی هم باشد همین ملاک وجود دارد لذا ترتب جریان دارد. بنابراین تضاد دائمی سبب نمی شود که بگوییم حتماً یکی ملاک دارد و هر دو ملاک ندارد نکته مهم این است که تعارض بالاخره در باب تعارض احدهما ملاک دارند اما در باب تعارض هر دو دارای ملاک

است. لذا این مطلب اول ایشان با این دو اشکالی که عرض کردیم مخدوش می شود.

مطلب دوم مرحوم نائینی این بود که فرمودند ترتب در جایی است که ضدان لهما ثالث باشد اما آنجایی که ضدان لیس لهما ثالث در اینجا ترتب مطرح نمی شود و از همیجا اشکال کردند به مرحوم کاشف الغطاء؛ کاشف الغطاء فرمود کسی که باید نماز جهري بخواند اگر آمد اخفاتی خواند و یا بر عکس، ما می آییم این تکلیف جاهل را از باب ترتب درست می کنیم و می گوییم این آقا در نماز که امر متوجه به او امر جهري هست اگر آمد آن را عصیان کرد امر متوجه به او می شود اخفاتی یعنی از باب ترتب مرحوم کاشف الغطاء همه اینها را درست کرد. مرحوم نائینی می فرمایند که ترتب در جایی است که ضدان، ضدان لهما ثالث باشد مثلاً زاله و صلاه اما در جهري و اخفات لیس لهما ثالث، و آنجایی که لیس لهما ثالث اگر یکی از دو ضد را انجام نداد وجود ضد دیگر ضروري است و اگر وجود ضد دیگر ضروري شد در اینجا معقول نیست که بحث به او تعقل پیدا بکند؛ خطاب برای این است که داعی در نفسی مکلف ایجاد بشود و برود در عالم خارج این عمل را انجام بدهد خوب جایی که خود عمل در عالم خارج موجود است امر به تحصیل حاصل می شود و این محال است.

اشکال مرحوم آقای خوئی:

مرحوم آقای خوئی در حاشیه اجود التقریرات بر استادشان اشکال کرده اند و فرموده اند که کلام شما از نظر کبری صحیح است که ترتب در آنجایی است که ضدان لهما ثالث باشد اما آنجایی که ضدان لیس لهما ثالث در اینجا دیگر خطاب ترتبی معنا ندارد. اما اشکالی که به شما داریم در تطبیق این کبری بر مانحن فیه هست و آن این است که شما جهري و اخفات را از مصادیق ضدان لیس لهما ثالث قرار دادید و گفتید که اگر کسی جهري نخواند حتماً اخفاتی می خواند یا اگر اخفاتی نخواند حتماً جهري می خواند در حالی که بنظر ما این اشتباه است و این جهري و اخفات اگر مامور به خود جهري و اخفات بود این فرمایش باز درست بود اما مامور به خود جهري و اخفات نیست بلکه قرائت جهري و اخفاتی هست؛ ما بیاییم اینها را بررسی بکنیم و بگوییم يك قرائت جهري داریم، مکلف مامور است به قرائت الجهریه. خوب در مقابلش قرائت اخفاتی است حالا آیا این دوتا لیس لهما ثالث؛ چرا لهما ثالث چون مکلف می تواند اصلاً قرائت را در نماز نیاورد و اینکه شما فرمودید جهري و اخفات لیس لهما ثالث اگر ما موره را خود جهري قرار بدهیم نه قرائت جهريه و خود اخفات قرار بدهیم نه قرائت اخفاتی؛ چطور؟ به این صورت که بگوییم کسی که قاری است يجب عليه الجهر یا القاري يجب عليه الاخفات، در اینجا جهري و اخفات ضدان لیس لهما ثالث است چون وقتی موضوع قاری شده قاری یا باید جهري بخواند و دیگر شق سوم اصلاً معنایی ندارد. اما می فرمایند آنچه که بر حسب ادله متعلق امر است خود جهري یا خود اخفات نیست بلکه قرائت جهري و اخفاتی است و موضوع مصلي است یعنی مصلي يجب عليه القرائت الجهریه و يجب عليه القرائت الاخفاتیه و در اینجا شق سومي متصور است و آن اینکه اصلاً قراداد را نیاورد. لذا مرحوم آقای خوئی در این حاشیه اجود التقریرات فرموده اند که ما کبری فرامایش شما را قبول داریم که خطاب ترتبی در جایی است که ضدان لهما ثالث باشد اما اگر لیس لهما ثالث اینجا خطاب ترتبی نیست اما اینی که آمدید جهري و اخفات را از مصادیق لیس لهما ثالث قرار دادید ما این را نمی پذیریم.

نظر استاد محترم:

این اشکالی که مرحوم آقای خوئی فرموده اند ظاهر این است که این اشکال وارد نیست و همین که ما در توضیح مطلب عرض کردیم ما اگر موضوع را مصلي قرار بدهیم یا موضوع را مکلف قرار بدهیم این اشکال مرحوم آقای خوئی وارد است يجب للمصلي یا للمكلف اما القرائت الجهریه و اما القرائت الاخفاتیه، در حالی که وضوع جهري و اخفات در ادله قاری است یعنی فرض گرفته اند قرائت را یعنی با فرض وجود قرائت شارع فرموده است که باید جهري بخوانی و شارع نمی آید از اول بگوید که من واجب کردم بر مصلي قرائت جهريه را، نه در اینکه در نماز قرائت حمد بعنوان يك جزء مسلم واجب است بحثی نیست و این را برای جهري اخفات موضوع قرار داده و فرموده حالا تو که داری این قرات را انجام می دهی قرائت نماز صحبت را باید جهري بخوانی و نماز ظهر را اخفاتاً. بنابراین وقتی ما به ادله مراجعه می کنیم و یا تامل می کنیم شارع می آید جهري و اخفات را متعلق امر قرار می دهد با فرض تحقق قرائت که در این صورت جهري و اخفات می شود ضدان لیس لهما ثالث. بنابراین این بیان مرحوم نائینی در اینجا تام است و این اشکال بر کلام ایشان وارد نیست. البته اصل مطلب همانطوری که مرحوم آقای خوئی

فرموده اند کبرای کلی که مرحوم نائینی در اینجا دارند آن تمام است.